

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به وضع هیات ترکیبی بود در لغت عرب، عرض شد که تصور شده که هیات ترکیبی دارای وضع نیست، یا به تعبیری که از ابن مالک نقل شده دلالت عقلی است نه وضعی، قراردادی نیست امر اعتباری نیست حکم عقل است، عرض شد که هیات ترکیبی که محل کلام است، و بیشتر محل کلام ماست، در هیات ترکیبی است که دارای بحث اصولی و فقهی است، یعنی دارای آثار فقهی و اصولی است، ولذا عرض کردیم اگر تحلیل لغوی هم ارائه می دهیم این تحلیل لغوی را از زاویه ی آثار فقهی آن بررسی می کنیم و این خودش باز مساله ای است که کیفیت کار و نمونه ی کار به اصطلاح روشن بشود، یک مثال درباره ی جمله ی شرطیه بود که عرض شد که آن که به حسب ظاهر از لغت عرب استظهار می شود مثل بقیه ی استظهارات، استظهاراتی که در بقیه ی مفردات هست یعنی شواهدی که در باب اثبات وضع هست نشان می دهد که لفظ آن مثلا در لغت عرب یا اگر در لغت فارسی وضع شده برای اثبات ترتب، این ترتب در امور اعتباری معنایش علیت است، اگر مراد این است یعنی این را ما اثبات بکنیم شواهد که حالا محل اثباتش در جای خودش است با شواهد تبادر و صحت و اینها که در امور اعتباری نه حتی اعتبارات قانونی در قانون، اعتبارات عرفی مثل امر مولی به عبد خودش پدر به پسر خودش و مواردی از این قبیل ، اگر امری بود این دلالت بر ترتب می کند و این ترتب به اصطلاح علیت است، و بعبارۀ اخری این ترتب نبوده و ایشان این ترتب را ایجاد کرده است این کاری است که لفظ می کند، وضع می کند.

و عرض کردیم در لغت عربی اصولا که بعید نیست در خیلی از لغات اصولا الفاظ ابتدائا برای معانی محسوس وضع شده اند و برای اخباریات لکن در لغت عربی که الان محل کلام ماست عده ای از امور انشائی را مستقلا وضع کردند مثل صیغه ی افعَل و عده ی دیگری را از همان جمل خبریه وام گرفتند، یعنی همان جمل خبریه را در مقام انشاء به کار بردند، در مقام ایجاب و ایقاع آن معنای اعتباری. این در لغت عربی هست. یکی از آنها هم مثلا لفظ ان است، این را دیگر وام نگرفتند خود وضع حروف اینطوری است، وضع حروف یک

نوع معانی اندکاکی هستند، توضیحا عرض کردم حالا در کتاب فصول آمده به اصطلاح اجمالی و تفصیلی یعنی استقلالی و عالی ، بعضی ها هم اجمالی و تفصیلی گفتند در کفایه و فصول عالی و استقلالی آمده است، و عرض کردم که کفایه هم از ایشان گرفته است. لکن عرض کردیم آن که بیشتر می شود فهمید همان معنای اندکاکی است و معنای اندکاکی را هم توضیح دادیم خودش فی نفسه چیزی نیست و وجودش عین وجود طرفین است، مثلا می گوئیم تسبیح در دست من است خود در چیزی نیست دست یک واقعیت خارجی دارد تسبیح هم واقعیت خارجی دارد یک معنایی است که قائم مراد از اندکاکی این است وجودش عین وجود طرفین است، حالا اگر بخواهیم اصطلاح وجود و اینها را به کار بگیریم ...

این معنا را به اصطلاح معنای حرفی می گوئیم، ان هم همینطور است، یعنی کلمه ی ان ، ان شاء الله در بحث مفهوم شرح توضیحش را عرض می کنیم الان دیگر وارد بحث نمی شویم.

آنجا عرض می کنیم یک مفاد جزا را نگاه می کند مفاد شرط را ، حالا ما به جای شرط می گوئیم متلو ادات شرط، این متلو ادات شرط را هم نگاه می کند، بین این دو مفاد ارتباط برقرار می کند، این ارتباط را که از آن به علیت یا به ترتب تعبیر می کنیم این در لغت عرب هست حالا اگر در جمل خبریه باشد واقعیتی داشته باشد این ارتباط به نحو ترتب هست لکن لازم نیست علت باشد ممکن است معلول باشد ممکن است معلولین لعلۃ ثالثة باشد، ترتبش اثبات می شود اما این ترتب به نحو علیت نه اما در امور اعتباری چرا، چون در امور اعتباری چیزی نیست، این با گفتنش ایجاد می کند چون ایجاد می کند می شود علت نکته و فارق اساسش همین است والا در هر دو کلام دلالت بر ترتب دارد و اینکه این بر آن مترتب می شود.

این را ان بین این دو تا افاده می کند، پس اگر مراد ابن مالک این است که این معنا، معنایی است که دلالت عقل است نه انصافا حرف ایشان قابل قبول نیست، این معنا وضعی است و قرارداد است روی مبنای آقای خوئی هم می شود گفت ، تعهد مثلا ، به تعهد هم هست، روی مبنای دیگر هم می شود این حرف را زد روی مبنای اعتبار کاملا واضح است، اعتبار کرده در لغت عرب برای بیان ترتب، لکن در خود لغت عرب دو سنخ ترتب به کار برده شده است، ترتب ، ترتب است دیگر به هر حال فرقی نمی کند.

در یک سنخ امر واقعی است ترتب به واقعیتش موجود است در واقع ممکن است علت و معلول باشد، در واقع ممکن است علت باشد، معلول باشد، معلولین لعلۀ ثالثۀ والی آخر باشد. اصل ترتب را اثبات نمی کند.

اما در امور اعتباری چون چیزی نیست و می خواهد این ترتب را با لفظ ایجاد بکند چون طبیعت امر اعتباری این است در اینجا اصل همان ترتب محفوظ است لکن از آن تعبیر به علیت می شود، بلکه انحصار مطلب دیگری است، چون عرض کردیم این مسالۀ انحصار یا مفهوم به معنای ترتب نیست، ترتب یعنی این حکم نان خریدن مترتب است بر آمدن مهمان خوب این هست، مهمان نیامد نان خریدن هم نیست، این طبیعی است دیگر، مهمان نیامد لازم هم نیست نان بخرد، این هم واضح است، این از ترتب فهمیده شد این مقدار فهمیده شد. اما اگر مهمان آمد یا نیامد یک حکم دیگری را هم تشریع کرده این دیگر از ترتب در نمی آید، چه مهمان بیاید چه نیاید مثلاً اگر شما فهمیدید پسرعموی شما از سفر آمده برای او نان می خرید، معنایش این است که برای او نان نخر، مثلاً بخرید به خانۀ او بفرستید، مفادش این است.

اگر فهمیدید ایشان مرد عالمی است مثلاً اگر گفت ان جائک زید مثلاً زارک زید فاکرمه، این معنایش این است که اگر ما فهمیدیم زید مثلاً به زیارت من نیامده اما من مرد عالمی هستم این خواسته بگوید او را اکرام نکن وجوب اکرام، تشریع ندارد، این نیست، این مطلب نیست.

یا مثلاً فرض کنید پسرعموی شما از سفر آمده شما او را احترام نکنید اکرام نکنید، چرا چون گفت ان زارک زید اگر زید تو را دید یعنی زید ندید مطلقاً دیگر وجوب اکرام برداشته می شود، البته در باب مفهوم فرض در زید است نه در پسرعمو، این بحث سر این است که آیا مثلاً اذا خفی الاذان فقصر، بگوئیم خفاء اذان علت است اگر غیر از خفاء اذان بود آن وقت از آن طرف هم داریم خفاء جدران، این مشکل را آنجا درست کرد، آن هم مفهوم داشته باشد، این دو تا مفهوم با هم متعارض بشوند، بحث سر این قسمت است.

ولذا این قسمت را شما ببینید برمی گردد به تشریع و فهم تشریع و فهم اعتبارات قانونی بحث سر این است که این قسمت را با ترتب نمی شود اثبات کرد، آن را که می شود با ترتب اثبات کرد علیت است، این درست است، اما اینکه اگر این علت نبود این اصلاً تشریعی

در کار نیست این را نمی شود اثبات کرد، اگر علت نبود معلول نیست این طبیعی است لذا گفتیم این مفهوم نیست، این را آقایان اسمش را گذاشتند انتفاء شخص حکم ما اسمش را گذاشتیم انتفاء عند الانتفاء، حالا فرض کنید، بعضی ها هم مفهوم گفتند انتفاء عند الانتفاء لکن برای اینکه اشتباه نشود یکی را انتفاء عند الانتفاء اسم گذاشتیم یکی را انتفاء عند التشریع.

اصولا تشریع در محدوده ی لغت نیست، تشریع در محدوده ی قانون است، در محدوده ی لغت و کار لغوی ترتب هست اما تشریع نیست، قانون گذاری نیست، قانون گذاری تابع شواهد قانونی خودش است مباحث قانونی را نمی شود با الفاظ بیان کرد، اگر مراد جناب ابن مالک از این عبارت این است که مفهوم ثابت نمی شود به دلالت وضعی انصافا حق با ایشان است، ان شاء الله خواهم گفت در محل خودش خواهد آمد...

عده ای مفهوم را هم از باب دلالت لفظی گرفتند اصلا گفتند ان برای این وضع شده است، لکن انصافا این مشکل است، برای علیت خوب است، علیت را قبول کرده، انحصار علیت و یک، دو و اصلا مفاد ان در لغت عربی برای نفی تشریع باشد، این را نمی شود اثبات کرد چون تشریع ضوابط قانونی خودش را دارد باید مراعات بشود، آن وقت انحصار را ما اصولا در اصطلاح قانونی گاهی با تسریع چه قانونی چه غیر قانونی مثلا بگوییم علت منحصر به فرد تب مثلا فساد خون است، خون وقتی فاسد شد به نحوی از انحاء، تب می آورد، خوب این تصریح دارد و جای بحث ندارد، بعضی از کتب علمی مثلا بنایشان به این است که دقیقا علل را بنویسند مثلا بنویسند علت فلان یک، دو، سه، چهار، پنج، علت فلان دو چیز، علت فلان کذا، دیگر یک نمی گویند بقیه را با عدد ... خوب اینجا هم به قرینه ی خاصه معلوم می شود که مراد انحصار است، بحثی که هست از نظر اعتبارات قانونی به قرینه ی، این هم قرینه ی خاصه هم تاثیر در اعتبارات قانونی می آید، لکن در اعتبارات قانونی یک قرینه ی عامه هم هست، که اسمش مقدمات حکمت است.

و ان شاء الله عرض خواهیم کرد که تمسک به اطلاق مواردش هم فرق می کند این بحثی هم دارند که آیا اطلاق یک مدلول تصویری است یا تصدیقی ان شاء الله در محل خودش عرض خواهد شد.

در حقیقت آنچه که در کلمات علما به عنوان اطلاق آمده هر دو است گاهی تصویری است، مثلاً در کتاب کفایه دارد که اطلاق الصیغه یقتضی التعینی در مقابل تخییری، و اطلاق صیغه یقتضی نفسی در مقابل غیری، عرض کردیم انصافش این دو اطلاق یکی نیستند، نفسی و غیری غیر از تخییری است، اصولاً اگر شما گفتید آب بیاور در لغت عرب وقتی او نیامد می شود تعیین، اگر گفت یا آب بیاور یا شربت، این می شود تخییر، همین که نگفت یا می شود تعیین، این را ما اصطلاح می گویم اطلاقی است که مدلول تصویری است، احتیاجی به مقدمات حکمت ندارد، البته در کفایه مرادش ظاهراً مقدمات حکمت است، لکن اگر مرادش این باشد مطلب کفایه درست نیست، اگر مرادش به این معنایی است که من می گویم خوب اشکالی ندارد.

لذا عده ای هم بعد از کفایه اشکال کردند که این اطلاق الصیغه یقتضی العینی و نفسیت و نفسیه و تعیین این روشن نیست چون اطلاق تعیین به خاطر اطلاق مقدمات حکمت نمی خواهد همین که گفت آب بیاور خودش معلوم می شود که واجب تعیینی است، چرا چون یا نیاورد، می گفت آب بیاور یا شربت، این می شود واجب تخییری، این را ما اسمش را مدلول تصویری گذاشتیم، این احتیاج به مقدمات حکمت ندارد، همین که او نیامد می شود تعیین.

چون آقایان بحثی دارند که اطلاق تصویری است یا تصدیقی است، من برای اینکه مطلب روشن بشود این مطلب را هم همینجا بگویم مراد ما از تصویری احتیاجی به مقدمات حکمت ندارد اصلاً و این در مثل تعیین همینطور است احتیاجی به مقدمات حکمت ندارد، همین که گفت آب بیاور یعنی تعیین، یعنی واجب تعیینی، چون واجب تخییری می گوید یا همین که یا نیاورد می شود تعیین، احتیاج ندارد که ما بگوییم در مقام بیان بوده و نیاورد همین نیاوردن کافی است، حالا می خواهد مقام بیان باشد یا نباشد.

اما در مثل واجب غیری و نفسی، در آنجا نه مقدمات حکمت می خواهد، چون ممکن است مثلاً بگوید زید را اکرام بکن ممکن است اکرام فی نفسه باشد ممکن است اکرام به خاطر احترام عشیره باشد مثلاً، یا ممکن است اکرام به خاطر یک شرایط خاصی است که در آنجا حاکم است که مثلاً زید باید در این مجموعه احترام بشود، حالا گاهی اوقات آن شرایط برقرار نیست، دیگر نمی خواهد آن وقت اگر واجب غیری شد دیگر نمی خواهد، فرق بین واجب نفسی و غیری ...

انصافا اگر متکلم در مقام بیان بود و خصوصیتی بیان نکرد و احراز مقام بیان شد، البته احراز مقام بیان به سیره‌ی عقلانی هم می‌شود، احراز مقام بیان شد می‌توانیم بگوییم که واجب نفسی است، دقت کنید، این اطلاق‌ها را دقت کنید، لذا این مساله که آیا اطلاق جمله‌ی شرطیه ازش علت انحصاری در می‌آید این اطلاق تصدیقی است نه تصویری، این اطلاق تصدیقی است، این که علت منحصر است این اطلاق تصدیقی است، تصویری نیست مجرد عدم ذکر مثلا علت دیگر کافی نیست، باید مجموعه‌ی شواهد بررسی بشود، مجموعه‌ی مثلا در فقه ما آیات و روایات و اقوال مثلا دیروز ما فرهنگ فقهی دینی همه بررسی بشود اگر که علت دیگر نبود می‌گوییم علت منحصر است.

مثلا من باب مثال آن اطلاقی هم که آمده آن اطلاق هم در قرآن نباشد، چون شبهه‌ای است که اخباری‌ها دارند که اطلاقات قرآنی قابل تمسک نیستند، عرض کردیم مراد اخباری‌ها از اطلاقات قرآنی یا عمومات قرآنی، البته عرض کردیم اخباری‌ها عباراتشان مجمل است، لکن ما توضیح دادیم، ببینید ما یک مطلق لفظی داریم مثل محل الله البیع این لفظ مطلق است، یا اوفوا بالعقود، لفظا عام است، لکن عرض کردیم شاید مراد اخباری‌ها این باشد اینها عموم قانونی نیستند، عموم لفظی هستند، اطلاق لفظی هستند، اطلاق قانونی نیستند، چون در تقریب نگفتم، چرا این نکته‌ی فنی‌اش این است که اصولا بشر رسمش بر این نیست در چیزی که الان نامش را قانون اساسی گذاشتند اطلاق بیاورد.

قانون اساسی چارچوب‌های کلی است، جایی که چارچوب‌های کلی بیان می‌شود نه اطلاق قانون مراد است نه عموم قانونی، اطلاق به عموم قانونی عبارت است از یک قضیه‌ی کلیه‌ای که قرار داده شده برای رفع و ازاله‌ی شک، این نکته در اطلاق قانونی هست، در اطلاق عموم لفظی این نکته نیست.

یعنی بعبارۀ آخری اطلاق عبارت است از یک حکمی است که کلی شده برای اینکه ناظر به این موارد شک را بردارد، مثلا محل الله البیع اگر شما شک کردید که این بیع عربی باشد یا فارسی این بیاید این شک را بردارد، بگوید نه فرق نمی‌کند عربی یا فارسی باشد، بحثی

.....
که آقایان اخباری دارند این است که این احل الله البیع برای این نکته نیست برای رفع شک نیست، چون قانون اساسی اصولا اینطور است.

عرض کردیم مثلا شعار ، شعارهای مثلا استقلال آزادی، این لفظ آزادی ماده‌ی قانونی نیست، به آن تمسک می‌شود برای همه جور آزادی ، گفتیم استقلال آزادی، این لفظ استقلال آزادی، اصولا ماده‌ی قانونی نیست که موارد شک را برطرف کند، این چارچوب‌های کلی است، مثلا در عبارت فقهاء زیاد آمده که حرم علیکم الخبائث که عموم هم دارد، اولاً ما حرم علیکم الخبائث در قرآن نداریم، حالا این چه اشتباهی است که در کلمات اعلام نداریم، ما چنین چیزی را آیه نداریم، مثل احل لکم ما فی الارض جمیعا که نائینی در تقریرات چند جا دارد، آیه‌ی احل لکم ما فی الارض جمیعا نداریم والا قاعده‌ی حل که می‌شود بست، خلق لکم ما فی الارض جمیعا ، این مکررا در کتاب نائینی در کفایه هم فان لم تجدوا ماء، ما آیه‌ی فان لم تجدوا ماء در قرآن نداریم، فلم تجدوا ، ان ندارد،

علی ای به هر حال این هم یکی از مشکلاتی است که آیاتی ذکر می‌شود که در قرآن موجود نیست، حرم علیکم الخبائث ما نداریم، آنکه در قرآن داریم یحرم علیهم الخبائث هست، بعد هم آیه در سیاق آیاتی است که در وصف پیغمبر در تورات است، النبی الامی الذین یجدونه مکتوبا عندهم فی التورات یحل لهم الطیبات و یحرم ... این آیه جنبه‌ی شعار گونه دارد، یعنی چارچوب‌های کلی دین را ترسیم می‌کند، لذا اطلاق ندارد عموم هم ندارد، اصلا بنا نیست آیاتی که اوصی بگوید در قرآن و دربارهی پیغمبر آمده عموم قانونی باشد.

یکی از حضار: کل قرآن را می‌فرمایید ؟

آیت الله مددی: نه ما قبول نکردیم اگر اخباری‌ها مرادشان بعضی موارد باشد می‌شود قبول کرد کلا نه نمی‌شود حرف اینها را قبول کرد. این بهترین توجیه به نظر ما برای کلام است، پس اطلاق لفظی هست، اطلاق تصویری اسمش را گذاشتیم، اطلاق قانونی نیست، اطلاق قانونی یعنی مطلبی را بیان فرموده که موارد شک را با او برداریم، عموم قانونی مراد این است که ضرب قاعده‌ی کلیه بشود برای رجوع به آن برای رفع شک ، شک را برداریم، احل الله البیع اطلاق لفظی هست نمی‌شود انکار کرد، یا به همین اصطلاحی که الان عرض کردم اطلاق تصویری هست، انما الکلام اطلاق تصدیقی هم هست یا نه اطلاق تصدیقی مبنی است بر جریان مقدمات حکمت.

این نکته الان در ما نحن فیه روشن شد، شما می گوئید اطلاق اقتضاء می کند که ... البته خوب دقت کنید، چون آقایان دقت نکردند که ما در مباحث عموم و خصوص یک عده بعد از بحث عام و خاص بحث الفاظ یک عده از موارد شک را بیان کردند که آیا به عام رجوع می شود یا نه آن نکته ی فنی اش همین است، اگر تدریس فرمودید کتاب کفایه را آن نکته ی فنی اش همین است، یعنی در کتب اصول غیر از اینکه الفاظ عموم را بیان کردند آن موارد شکی که با عام می شود برداشت آن را هم بیان کردند، اگر خواستید تدریس بفرمایید آن فصل فصلی که می آید عبارت است از آن موارد شکی است که آیا عام آنها را برمی دارد یا نه.

مثلا شبهه ی مفهومی مخصص ، شبهه ی مصداقی مخصص ، مثلا گفت اکرم العلماء لا تکرّم فساق العلماء شخصی مسلما عالم هست لکن غیبتی کلامی از او صادر شده یا غیبت محرم است که فاسق باشد، یا جزو موارد استثناء غیبت است که عادل باشد، شبهه ی مصداقی مخصص است، خوب اینجا متاخرین اصولین ما مثل مرحوم نائینی ، آقا ضیاء ، مرحوم آقای خوئی و دیگران اینجا حرفشان این است که این شک را با عام نمی شود برداشت، شک در شبهه ی مصداقی را با عام نمی شود برداشت.

عام کارش این نیست که شبهه ی مصداقی مخصص را برای شما حل بکند، این طور قدما قائل بودند، همین آقای بروجردی رحمه الله علیه در کتابش ملاحظه بفرمایید نوشتند قدما ی اصحاب قائل بودند متاخرین قائل نیستند، سنی ها هم ظاهرا قائلند، حرفشان این است که این عالم که عالم است، فاسق بودنش هم که احراز نشده است. پس اکرم العلماء برش می دارد، این را چرا مطرح می کنند، می خواهند مثال بزنند، کدام موارد شک را می توانیم با عام برداریم، شما الان اصول را نگاه بکنید، کفایه را نگاه بکنید، مواردی که شک را می تواند شما با عام بردارید، یکی حال خاص را شما می توانید با عام بردارید مثل اللهم العن بنی امیه قاطبه ، مخصص اینجا عقلی است، یعنی به حکم عقل شخصی که مومن باشد ملعون نیست، خوب بنی امیه ممکن است نسبا کسی مومن باشد پس ملعون نیست، به حکم عقل اللهم العن بنی امیه قاطبه شامل اموی مومن نمی شود.

در این میزان الاعتدال راجع به ابوالفرج اصفهانی که ایشان اصفهانی و اموی النسب است، نسبش به امویان می رسد از اصفهان است پدرش شیعی است لکن غریب ، هم اموی باشد هم اصفهانی باشد ، مع ذلک شیعه باشد غریب است، چون اصفهانی ها به آن طرف معروف

بودند، به هر حال ایشان می گوید در هر دو عجیب است هم به لحاظ شهرش و هم به لحاظ نسبش، البته ایشان شیعه‌ی زیدی است، اگر شیعه باشد زیدی است امامی نیست، اگر باشد.

به هر حال این نکته را دقت بفرمایید خوب حالا شما می توانید با اللهم العن بنی امیة قاطبة موارد شک را بردارید، خیلی خوب، بحث دیگری که کردند اگر شما آمدید و گفتید ما نمی دانیم مثل عمر بن عبدالعزیز مشمول مخصص لفظی هست یا نه خوب دقت کنید، آیا این هم از عجایب است گاهی به مناسبت مرحوم سید رضی قصیده‌ای در رثای عمر بن عبدالعزیز دارد، سیصد سال بعد از او این خیلی عجیب است، یابن عبدالعزیز لمیت فتی من امیه لبکیت ... خیلی عجیب است یک شاعر بزرگ شیعی بخواهد بعد از سیصد سال راجع به ایشان شعر بگوید.

علی ای حال اگر ما شک کردیم عمر بن عبدالعزیز مومن هست یا نه بگویم اللهم العن بنی امیة قاطبة عام شامل حالش می شود پس مومن نیست، بحثی که هست این است که آیا کار عام این هست، مخصص در اینجا لبی است عقلی است در اینجا مخصص لفظی نیست، عامی داریم ما روشن شد؟ این بحث‌های اصولی ما این است که کدام شک را ما با عام می توانیم برداریم، مثلاً این شک که آیا عمر بن عبدالعزیز مومن هست یا نه با اللهم العن بنی امیة قاطبة این شک را برداریم، بگویم چون آن مخصص لبی است عقلی است، لفظی که نیست ایشان را هم شک داریم که مومن هست یا نه پس مشمول عام می شود، اللهم العن بنی امیة قاطبة حالا که مشمول عام شد پس مومن نیست چون مومن نمی شود ملعون بشود. این مثال‌ها را من می زنم که روشن بشود.

کدام شک را می توانیم با عام برداریم؟ این بحث‌هایی است که در کتب اصول شیعه و سنی بعد از مبحث عام و خاص مطرح کردند سر طرح این مسائل روی این جهت است، نحوه‌ی شک را که می شود با عام برداشت، آن عام، عام اصولی است، پس بنابراین در اینجا وقتی که می گویم آیا با مقدمات حکمت ثابت می شود مراد ما از اطلاق این است که آیا این اطلاق تصویری است؟

این بحث را آقایان دارند که اطلاق یا تصور است یا تصدیق، ما عرض کردیم هر دویست است هم اطلاق تصویری داریم هم تصدیقی، گاهی اوقات اطلاق تصویری است، هم اینکه بگوید آب بیاور، مقدمات حکمت نمی خواهد، آب بیاور یعنی واجب تعیینی،

دیگر مقدمات حکمت نمی خواهد، همین که یا ذکر نکرد، حالا فراموش کرد غفلت کرد در مقام بیان نبود در مقام اجمال و اجماع هر مقامی که بود همین که گفت آب بیاور یعنی واجب تعیینی. عدم ذکر یا عدم ذکر او در لغت عرب کافی است برای اینکه واجب تعیینی باشد مقدمات حکمت نمی خواهد.

یکی از حضار: مثلاً در غذا مثلاً لقمه در گلو گیر کرده می گوید آب بیاور .

آیت الله مددی: نه فضا نمی خواهد، نشسته می گوید آب بیاور .

یکی از حضار: الان من مثلاً اگر به جای آب آبمیوه بیاورم حل می شود کارش.

آیت الله مددی: معلوم نیست، دلیل می خواهد.

یک بنایی کلی دارند که ما در محدوده ی قانون تابع لفظیم از لفظ خارج نشوید این زحماتی هم که الان کشیده می شود می خواهند آن لفظ را مشخص کنند.

یکی از حضار: اینجا با لفظ دارید حلش می کنید، شما فرمودید که یا را نگفته .

آیت الله مددی: یا را نگفته آب کافی است، آبمیوه نه گفتم آب بیاور، می تواند بگوید نه، همین کافی است.

یکی از حضار: واجب نفسی هم می توانیم همین را بگوییم. وقتی قید نمی آورد ممکن است ...

آیت الله مددی: نه اصلاً فاغسلوا وجوهکم اصلاً به خاطر نماز باشد خودش فی نفسه واجب نباشد، اذا قمت الى الصلاة فاغسلوا وجوهکم.

اینجا گفته لکن گفتن نه به معنای این که برای اوست حالا اگر هم بلند شدیم اما این فاغسلوا ... وان كنتم جنباً فاطهروا ... دقت می کنید،

مطلق بگیریم، بگوییم اصلاً خودش واجب است، حالا لذا معروف هم این است که خود اینها مستحب نفسی هستند، وجوب نفسی ندارند،

اما وجوب غیری دارند، این بحث می آید اصلاً در خارجیت هم این زیاد است.

مثلا این که گفت اگر مهمان آمد اکرامش کن این به خاطر این است که اگر زید مهمانت شد این به خاطر احترامی است که زید در عشیره دارد، حالا فرض کنیم زید در عشیره آن احترام را از دست داد این دیگر اگر آمد اکرام نکن ندارد، این می شود یعنی یک امر عرفی هم هست در قوانین هم هست.

آن وقت اینجا مقدمات حکمت می گوید اینجا واجب نفسی است کار نداشته باشید غیر باشد یا نباشد، این با لام نیاوردن مثلا اغسل للصلاة با لام نیاوردن اثبات نمی شود آنجا با او نیاوردن اثبات می شود، این دو تا با هم فرقش این است، اگر با نیاوردن یک حرفی اثبات شد این می شود تصویری این اصطلاحات را من در خلال بحث ها سعی می کنم واضح وارد بشوم حالا ممکن است که به این زودی ها هم به بحث مفهوم و منطق نرسیم لکن کار مشخص بشود.

پس انحصار را ما با یک قرینه ی عامه در بیاوریم حالا یک مثال دیگر از هیات ترکیبی هم بزنیم توصیف، مثلا اکرم عالما قمیا، انصافش توصیف اگر ما باشیم و طبق تصورات اولیه ی ما تحدید و محدودیت هست، ترتب و علیت نیست، خوب دقت کنید، یعنی اینکه این حکم مترتب است بر عنوان قمی بودن تقید عالم به قمی این اثبات نمی شود اما تقیید چرا اثبات می شود، این تقیید هم دلالت عقلی است، حق با ابن مالک است انصافا، اگر گفتیم این تحدید این محدودیت علیت را اثبات می کند دیگر حق با ابن مالک نیست، این می شود با وضع محدودیت را اثبات می کند، لذا مرحوم آقای خوئی هم در باب مفهوم شرط قبول نمی کنند، مشروع مفهوم شرط را قبول کردند وصف را قبول نکردند یک کم به عکس، یک سنخ خاصی از مفهوم را در مفهوم شرط قبول می کند و آن هم به این معنا که حکم روی اطلاق نرفته حکم محدود است، حکم که می گوید یعنی تشریع.

عرض کردم یک مقدارش این فطری و طبیعی است اگر این غیب نبود حکم نیست خوب این طبیعی است، این انتفاء عند الانتفاء است این مفهوم نیست ایشان می گوید وقتی گفت عالما قمیا حکم روی عالم مطلق نرفته عالم به قید قمی رفته پس حکم مطلق نیست، این مقدار را اثبات می کند لکن این هم مفهوم نیست، حالا حکم مقید بودن مفهوم درست نمی کند، این مقدار مفهوم نیست، پس بنابراین اگر ما باشیم و ظاهر توصیف ظاهر هیات توصیفی این تقیید درش هست علیت درش نیست، بله ممکن است کسی بگوید مشهور شده بین

.....
علما که تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه اصطلاحاً اینطور است اگر گفت اکرم العلماء یعنی علت وجوب اکرام عالم بودن است علم است، مشعر بالعلیه، پس اینجا هم قائل بشویم علیت را بتوانیم در بیاوریم.

البته این واضح است یک استظهار عرفی است و همانطور که خودش هم گفت مشعر، مشعر به درد قانون نمی خورد به درد مفاهیم و متعارف عرفی می خورد کلامش منشاء اشعار داشت، بوی این مطلب از کلامش می آمد اما به درد قانون نمی خورد در قوانین باید صراحت باشد اشعار به درد نمی خورد.

مضافاً باید بگوییم که مسأله‌ی در ما نحن فیه توصیف نیست تقیید است، تقیید هم به منزله‌ی ... ببینید وقتی گفت اکرم عالماً قمیاً، آنکه وصف است دو تاست عالم قمی، این که حکم مشعر است یعنی عالم بودن سبب وجوب اکرام است قمی بودن تاثیر دارد اشعار دارد این درست اما این نکته‌ی دیگری که اینجا محل کلام است تقیید عالم به قمی است، این را هم باید بگوییم مشعر به علیت است یعنی دقیقاً سه تا علت باید پیدا بکنیم، آنکه تعلیق الحکم علی الوصف، وصف عالم و قمی است، اینجا تحدید است تقیید است، باید بگوییم تقیید هم مشعر به علیت است فقط وصف نیست تقید احد الوصفین بآخر است.

بر فرض هم بگوییم این مطلب هم مشعر به علیت است یک اشعاری درست می کند که ارزش است، و این نکته عبارت از این است که می خواهد اهمیت آن را برساند و الا علیت است.

پس بنابراین اگر گفتیم فقط محدود کردن است انصافاً این به طبیعت لفظ درمی آید هیاتی برای هیات نکته‌ای ندارد، حق با ابن مالک است، اگر گفتیم اضافه‌ی بر محدودیت علیت را هم در می آورد چون عالم قمی است... علت را درمی آورد حالا مشعر بیش از مشعر علت را اثبات بکنیم می شود مفهوم آن وقت با مقدمات حکمت هم اثبات بکنیم انحصار علت می شود مفهوم.

پس اگر این علیت را اثبات کردیم این می شود لغت، وضع می شود، اما اگر مجرد محدودیت را اثبات کردیم این احتیاج به وضع خاصی ندارد هیات ترکیبی اش وضع خاصی ندارد، و نکته‌ی خاصی از او فهمیده نمی شود لذا ما هم عرض کردیم انصافاً در باب وصف موضوع محدود است نه اینکه درش علیت باشد، ولذا مفهوم ثابت نمی شود.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه - ۲۰۲۳/۰۵/۱۴ - ۱۴۰۲/۰۲/۲۴

موضوع: خارج اصول فقه - مباحث مقدماتی اصول

جلسه: ۹۴

صفحه ۱۳

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.